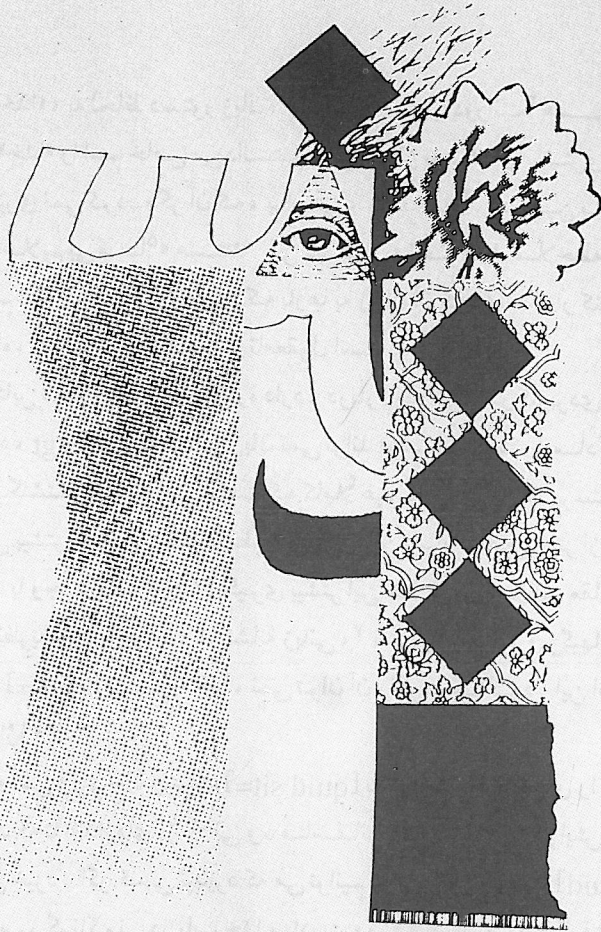


معنای

«خدا»*

پیتر گیچ^۱

ترجمه مرتضی قرائی



اعتقاد به این که خدا متعالی است، به این معنا نیست که باید دستور زبان واژه «خدا» را مجزاً، یگانه، یا غیر قابل درک دانست؛ من زمانی که از دستور زبان سخن می‌گویم این واژه را در معنای متعارفش به کار می‌برم، نه در معنای مبهمی که نویتگشتائینیان^۲ به کار می‌برند. می‌خواهم پیشنهادی روش شناختی ارائه دهم. اگر گزاره‌ای که در بردارنده واژه «خدا» است معماً برانگیز بنماید، توجه به واژه‌ای که، به لحاظ دستور زبان، بتوان جایگزین آن واژه کرد کمک خواهد کرد. به مَثَل، اگر درصدد فهم این گزاره باشیم که خدا غایت قُصوای بشر است، باید بینیم گفتن این که ثروت، بهره‌مندیه‌ای جنسی، و یا قدرت نظامی نوعی غایت قُصوای بشر است به چه امری اشاره دارد..

گمان می‌کنم در این که «خدا»، به لحاظ دستور زبان، اسم عام است با دورانت^۳ هم‌رأی باشم. با وجود این، حتی اگر «خدا» را اسم خاص می‌دانستیم، این امر از پرسشهای بیشتری در باب شیوه معناداری اش جلوگیری نمی‌کرد. مگر آن که، برآستی، مانند میل^۴، بر این باور می‌بودیم که نامهای خاص «علایم بی‌معنا»^۵ هستند. این دیدگاه به نحو قابل ملاحظه‌ای دیرپاست، ولی در نظر ندارم هم اکنون، همان چیزی را که بارها به زیان آن گفته‌ام تکرار کنم؛ فقط می‌خواهم بگویم این دیدگاه، به نظر من، نامناسب و نامعقول است.

دورانت به نظریه [ویتگنشتاین در] Tractatus اشاره دارد، درباره چیزی که در کاربردی که ما از زبان داریم آشکار می‌شود، sich zeigt، اما در زبان نمی‌تواند توصیف شود. به سادگی تمام می‌توان در این باب، به ویتگنشتاین^۶ ایرادهایی گرفت که کاملاً غیر قابل حل به نظر برسند؛ ولی، به گمان من، ژرف اندیشی بیشتر نشان می‌دهد که نظریه ویتگنشتاین بسیار توجیه پذیرتر از آن است که دورانت تصور می‌کند. با وجود این، شاید پی‌گیری بیشتر این خط فکری، در این مقام، غیر ضرور باشد؛ زیرا براساس نظریه Tractatus، هر نشانه زبانی،^۷ ساده یا پیچیده، ویژگی‌هایی دارد که خود را نشان می‌دهد [sich zeigen]؛ اما، نمی‌توان آن را توصیف کرد. این امر ویژگی خاص و شگفت‌انگیز^۸ واژه «خدا» نیست.



این نظریه قرون وسطایی که نمی‌دانیم خدا چیست [quid sit] بحثهای آشفته بسیاری را در پی داشته است. این امری است که تا اندازه‌ای از نادانی و، متأسفانه، تا اندازه‌ای از گرایش به پوشیده‌گویی و رازورزی^۹ برمی‌خیزد. اگر کسی نپذیرد که می‌توانیم بدانیم خدا چیست [quid sit]، و با این همه، به اثبات امور گوناگونی در باب خدا مبادرت ورزد، به نظر می‌آید گرفتار تناقض آشکاری باشد؛ اما ضرورت ندارد چنین باشد.^{۱۰} تقریباً هر اسناد ایجابی^{۱۱} به x را می‌توان پاسخی به این پرسش دانست که «x چیست؟» لکن پرسش «این چیست؟» [quid est] در فلسفه مدرسی^{۱۲}، مانند «چیست» [Ti 'Eótlr] ارسطویی^{۱۳} که این پرسش از آن مشتق شده است، حوزه بسیار محدودتری از پاسخها را در بردارد. به مکل، سقراط^{۱۴} یک انسان، فیلسوف، دارای قامتی به طول پنج پا، پهن بینی، سالخورده، پسر سوفرونیکوس^{۱۵}، و ساکن آتن^{۱۶} است. همه اینها ویژگی‌هایی محسوب می‌شوند که به ما چیزهایی را می‌گویند که سقراط هست. لکن، براساس معیارهای قرون وسطی، پاسخ این پرسش که «آن چیست؟»، [= 'quid est?'] فقط این است که «سقراط انسان است».

در اینجا از مردم نمی‌خواهم که تفاوت بین اسنادهایی^{۱۷} که ماهوی یا جوهری^{۱۸} اند و آنهایی را که ماهوی یا جوهری نیستند، تفاوتی بدانند که به طور قاطع اثبات شده، تا چه رسد به این که آن را تفاوتی واضح بدانند. ولی کسی نیز حق ندارد، بدون چون و چرا، بپذیرد که مدت مدیدی است که کوششهای جان لاک^{۱۹} بی‌اعتباری این مزخرفات^{۲۰} قرون وسطی را نمایانده است. فراموش نکنیم که فلسفه جان لاک در باب الفاظ و مفاهیم ذاتی،^{۲۱} او را به این سمت و سو کشاند که تلاشهای شیمیدانان را برای جداسازی نمونه‌های ناب انواع شناخته شده شیمی و تعیین خواص آنها به چیزی نگیرد. نوشته‌اند که شیمیدانان آقای لاک را، صرفاً، «ورآج و مسأله‌ساز» می‌دانستند (هولمیارد^{۲۲}، ۱۹۳۱: ۱۴۳)؛ و بنابراین، پژوهشهایشان را با موفقیت پی گرفتند. زمانی که سرجان لاکیر^{۲۳} منبع شعاع نورانی خاصی در طیف^{۲۴} خورشید را «هلیوم»^{۲۵} نامید، امری را درباره هلیوم اثبات می‌کرد، اما درباره هلیوم نمی‌دانست که آن چیست [=quid sit]. امروزه که می‌توان هلیوم را به طور مجزاً^{۲۶}، ذخیره^{۲۷}، و تبدیل به مایع^{۲۸} کرد، آن را بسیار بهتر می‌شناسیم. اگر کسی شناخت کنونی ما از «خدا» را با شناخت لاکیر از هلیوم مقایسه کند، نه آشکارا سخن نامعقول گفته است، و نه در هر قولی که درباره خدا می‌گوید، تناقض گویی کرده است.

به نظر من دوران استدلالات می‌کند که چون گفته می‌شود که خدا «بسیط، کامل، نامتناهی، تغییرناپذیر، و یگانه» است، از این طریق، دست کم، بخشی از معنای واژه «خدا» را دانسته‌ایم؛ هر ذاتی^{۲۹} که، دست کم، این ویژگیها^{۳۰} را نداشته باشد، خدا نیست. دوران، در این بیان، به توماس آکویناس^{۳۱} قدیس اشاره دارد. ولی بحث توماس قدیس در باب این واژه‌ها پرسشهای^۳ تا ۱۱ بخش اول مجموعه الهیات^{۳۲} [یا: احصاء علوم الدین] را در بر می‌گیرد؛ و توماس قدیس این بحث را با بیان این امر آغاز می‌کند که قصد آن دارد به ما بگوید گونه‌ای که خدا نیست [de Deo = quomodonon sit] (توماس آکویناس، ۱۹۶۴-۸۱: ج ۲، مقاله ۱، ۳). و اگر بر روی بحث توماس قدیس از چند فقره کار کنیم، پی می‌بریم که این نکته مقدماتی چقدر معتبر است. واژه‌های «نامتناهی» و «تغییرناپذیر»، ظاهراً، سلبی‌اند. توماس قدیس پرسش درباره بساطت خدا را با یک رشته نفیها، نفی این که خدا دارای این یا آن نوع تمایز یا ترکیب درونی است، که در آفریده‌ها یافت می‌شود، پاسخ می‌دهد. «کامل» ایجابی تر می‌نماید، لکن ژرف اندیشی بیشتر نشان می‌دهد که چنین کمالی به عنوان کمال وجود ندارد. یعنی تا الف کاملی در ذهن نداشته باشیم. و «الف» نماینده یک واژه عام با محتوای معینی است. نمی‌توانیم 'کامل' را به نحو معقولی [به چیزی]،





اسناد دهیم. پس از درس خطابه ای که در لیدز^{۳۳} برای دانشجویان سال اول ایراد کردم، یک دانشجوی خارجی، خیلی جدی، بر من خرده گرفت که: «استاد! شما در درس خطابه تان، از دایره های کامل سخن گفتید، که بسیار خطاست. فقط خدا کامل است.» به ناچار به یاد آوردم، اگرچه مهربان تر از آن بودم که بگویم، که در انگلیسی (و بسیاری از زبانهای دیگر اروپایی) صفت «کامل» غالباً به اسم «کودن» یا «ابله» اسناد داده می شود.

براستی، در شگفتم که دوران «یگانه» را بیانگر یکی از حیثیات ذات خدا می داند. به یاد آوریم که دکارت^{۳۴} «یگانه» را، زمانی که برای خدا به کار رود، به معنای ادغام جدایی ناپذیر همه صفات خدا می گیرد. دکارت می پندارد که این امر او را قادر می سازد تا این شبهه احتمالی را دفع کند که تصور او از خدا منبع واحدی ندارد، بلکه از تصورات برآمده از منابع متعدد ساخته شده است. دکارت پاسخ می دهد که یگانگی، یا انفکاک ناپذیری همه صفات خدا، خود، یکی از صفات خداست! لازم نیست باریک اندیشی ذهنی فرگه^{۳۵} را در کار آوریم تا این امر را مخدوش بیابیم. براستی توماس قدیس، خیلی پیش از فرگه، درباره کاربرد واژه «یگانه» در باب خدا [indivinis=] بحث و بررسی کرد و، به روشنی، توضیح داد که این واژه به صفت ثبوتی ای دلالت ندارد، نمی تواند به گونه ای باشد [non pointaliquid=]، بلکه حاکی از امر تقسیم ناپذیر [indivisio=] است؛ امر یگانه و چیز دیگری در کار نیست. ذات الهی یگانه است؛ یعنی آن گونه که کفار تصور می کردند (مانند ذات مریخ و زهره) یک ذات الهی و ذات الهی دیگر در کار نیست. شخص الوهی^{۳۶}، مثلاً روح القدس، یگانه است؛ یعنی، همان طور که اعتقادنامه آتاناسیوس^{۳۷} می گوید، فقط یک روح القدس وجود دارد، نه سه تا (توماس آکویناس، ۸۱-۱۹۶۴: ج ۶، مقاله ۱. ۳۰، ۳).

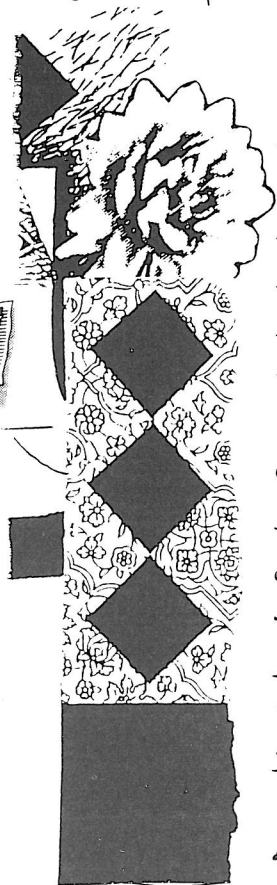
بسیاری از آنچه دوران می گوید به تفاوت ادعایی میان خدای فلسفه و خدای «مؤمن مسیحی^{۳۸}» مربوط است. البته، در آغاز، نظری را گنج کننده می یابم. دیدگاه متون مقدس در باب خدا مدتها پیش از آن که، برای نخستین بار، پیروان [حضرت عیسی (ع)] مسیحی نامیده شوند پدید آمد. مهم تر آن که بسیار عجیب می بینم که خدای «آنسلمی^{۳۹}» با خدای «مؤمنان مسیحی» مقایسه شود. مطمئناً، کسانی که به این سبک می نویسند لابد توجه خود را به فصولی از [کتاب] مخاطبه با دیگری^{۴۰} معطوف کرده و کاملاً فراموش کرده اند که آنسلم قدیس یکی از معروف ترین آثارش را نوشت تا آنچه را «نزد یونانیان مضحک» است شرح داده و مورد دفاع قرار دهد؛ یعنی این

که گناهان ما، quanti pondt is!، عشق خدا را فرو کشید تا در قالب انسان متولد شود و بر صلیب^{۴۱} بمیرد (آنسلم، ۱۹۶۸-۱۹۴۰: ج ۲، انسان رو به خدا [Cut Deus Homo]).

از این گذشته، خودم را از این که «اندیشه-تجربه» ای را بیافرینم که دورانت از مورس^{۴۲} نقل می کند، کاملاً ناتوان می بینم. نمی توانم تصور کنم که به نحوی «کشف کنم» که موجودی آگاه ولی نه همه دان، و از جهات دیگر محدود، جهان را آفریده باشد و تدبیر کند؛ همان طور که نمی توانم تصور کنم که به وسیله یک New Math [= ریاضیات جدید] کشف کنم که 3×0 صفر نیست. (یک متن درسی New Math [= ریاضیات جدید] بود که واقعاً به این امر اشاره داشت، اما مؤلف آن یقیناً مرتکب اشتباه شده بود.)

یک بار خبرنگاری^{۴۳} به من اصرار می کرد که متون مقدس را بیشتر بخوانم تا بهتر بفهمم که خدا چگونه است. امیدوارم که همیشه مشتاق فراگیری بیشتر، از متون مقدس باشم؛ [اما] عجلتاً، می خواهم پاره ای از مطالبی را که به نظر می رسد که تاکنون فراگرفته ام، شرح دهم: خدا، از زمانی پیش از آن که کره زمین و جهان به وجود آید، تا اعصار و ادوار بی پایان^{۴۴}، وجود داشته و خواهد داشت؛ خدا، صرفاً با کلام خویش، همه چیز را آفریده است؛ خدا همه جا هست، و همه چیز را، در آسمان، زمین، و زیرزمین می داند؛ خدا هر چه بخواهد می کند، در حوزه های انسانی فرمان می راند،^{۴۵} و فرمانروایان تبهکار را چون بازیچه هایی که کهنه شان می کند و به دورشان می افکند به کار می گیرد؛ آنچه مشرکان به اسباب و علل طبیعی نسبت می دهند اثر اوست؛ روز و شب و تابستان و زمستان را پدید می آورد؛ شیرها را که در پی شکارشان نعره می کشند روزی می دهد؛ هر طفلی را در زهدان، قالب و شکل می دهد؛ او انسان نیست که دروغ بگوید؛ حقیقت را می گوید، و همیشه به وعده خویش وفادار است؛ و بسی بیشتر از اینها.

اما زمانی که از متون مقدس به فلسفه یونانی عطف توجه می کنم، به نظر می رسد که پژوهشهایی از بسیاری از این ویژگیها را می بینم. بویژه فلاسفه پیش از سقراط، و نه افلاطون،^{۴۶} را در نظر دارم. از انحراف مسیحیانی در شگفتم که، در عین دسترسی به تورات،





درباره قانون گذاری کاملاً غیر عقلانی و غیر اخلاقی جمهوری^{۴۷} افلاطون نه تنها بدون ابراز تنفر، بلکه با تحسینی متظاهرانه و جدی سخن می گویند. (افلاطون در سنین پیری، زمانی که برای دستگیری و شست و شوی مغزی مردم قوانینی وضع کرد تا آنان را به «براهین» خودش دال بر این که اجرام فلکی خدا هستند معتقد سازد، و وضعش حتی بدتر شد. افلاطون، ۱۹۶۳: قوانین^{۴۸}، کتاب دهم را ببینید.) لکن عقاید دینی فیلسوفان پیشین یونان، هر چند البته آمیخته با مطالبی است که از دیدگاه متون مقدس خطایی فاحشند، حاوی قواعد و اصول ارزشمندی است. گزنوفانس^{۴۹} خدایان انسان وار، شهوانی، و فریبکار سنت را به سخره می گرفت و تعلیم می داد که تنها خدای یگانه وجود دارد که سراسر، بینایی، شنوایی، و دانایی است و، بدون دشواری، همه چیز را تحت تدبیر خویش دارد. هرکلیتس^{۵۰} درباره لوگوس^{۵۱} [=قانون جهانی] می نویسد که همیشگی، جاودانه موجود [=ε'όντοσος] است (وصف هومر^{۵۲} برای خدایان جاوید)، و هر چیزی مطابق با خواست او پدید می آید، درباره حکمتی می نویسد که همه چیز را هدایت می کند. امپدکلس^{۵۳} از خدایی سخن می گوید که دیدنی و لمس کردنی نیست؛ سر آدمی، دست یا پا، یا «اندامهای تناسلی پرمو» ندارد، بلکه «اندیشه ای است مقدس و وصف ناپذیر که در سراسر جهان می درخشد». آناکساگرس^{۵۴} با بیان این امر که: خورشید، فقط، جرمی شعله ور است و ماه، چراغ^{۵۵} زمین است که از خورشید روشنایی می گیرد؛ عقلی^{۵۶} [=Noüs] که از فرآیندهای تغییر مادی متأثر نیست و دارای آگاهی و قدرت کامل نسبت به همه پدیده هاست، جهان را اداره می کند، مردم آتن را برمی آشفست. (کرك، رایون^{۵۷}، و اسکافیلد^{۵۸} ۱۹۸۳ را ببینید.) تفاوت عمده ای بین همه اینها و توصیفات متون مقدس از خدا نمی بینم.

هرچند می دانم کسانی هستند که دیدگاههای دیگری درباره دین عبرانی^{۵۹} و فلسفه یونانی دارند، من شخصاً، به این اطمینان رسیده ام که دین قدیمی عبرانی دین چندگانه پرستی^{۶۰}، و نیز دارای الهه گانی^{۶۱} بوده است؛ در یکی از تواریخ بنی اسرائیل خواندم که موسی (ع)، به احتمال، مار مقدسی را می پرستید که در، به اصطلاح، تابوت عهد نگهداری^{۶۲} می شد. به یقین، انسان دیدگاهی کاملاً متفاوت با تواریخ متون مقدس می تواند داشته باشد؛ لکن، مصلحان یگانه پرست متأخر، این تواریخ را دستخوش تغییر و استحاله بنیادی قرار داده اند. خوب است بدانیم که مردم چگونه به این همه آگاه می شوند. از سوی دیگر جان برنت^{۶۳}، مشتاقانه، فلسفه آغازین یونان را به گونه ای تفسیر می کند که هر گونه اثری از خداپرستی زدوده شود. به مثل، لوگوس هرکلیتوس

οἰεῖται ἑαυτὸν θεωρεῖν ὡς θεὸν» نظریه خود هر کلیتوس است، که او آن را همیشه معتبر^{۶۴} تلقی می کند و، البته، چیزی که هر چیزی را بر طبق خود پدید می آورد! (برنت، ۱۹۳۰: ۱۳۳) اینها آن نوع چیزهایی است که رجال^{۶۵} می گویند؛ برآستی نمی توانم درباره این موضوع بحث کنم.



در حالی که، به هیچ روی، نمی خواهم شناخت خدا را به وحی متون مقدس محدود کنم، این مسأله را که آیا برآستی، خدای حقیقی مورد پرستش است یا نه، فوق العاده جدی می دانم. این مسأله با این استدلال فیصله نمی یابد که چون فقط یک خدا وجود دارد، هیچ پرستشی که برای خدایی انجام شود، هیچ التماس و تضرعی [=λατρεῖν]، نمی تواند به هدف حقیقی نرسد. این استدلال، همان گونه که در کمال سادگی نشان داده شد، صرفاً مغالطه^{۶۶} است. نکته ای که در آغاز این نوشتار در باب روش طرح شد، در اینجا رخ می نماید. اکنون مثال پرستش خدا را به مثال

حمایت سیاسی تغییر دهیم، و نمونه ای فرضی را که در اثر دیگری جعل کرده ام (گیج، ۱۹۶۹: ۱۰۹-۱۱۰) بررسی کنیم. تبلیغاتچی بی وجدانی در صدد به دست آوردن رأی یک نفر به سود نامزدی است که نخست وزیر وقت، آقای هارولد مک میلان، جانبداری اش می کند. رأی دهنده [که] در دوران اختلال حواس ناشی از کهولت سن به سر می برد، بدبختانه، آقای مک میلان را با رامسی مک دونالد، قهرمان طبقه کارگر در دوران جوانی اش اشتباه گرفته است؛ از اسم 'Unionist' [=«اتحادگرا»]، اتحادیه های اصناف را به یاد می آورد، نه حزب محافظه کار و اتحادگرا را. هر چند نخست وزیر وقت یک نفر بیش نبود، کاملاً غیر منصفانه است که پیرمرد را حامی آن نخست وزیر به شمار آوریم. به همین نحو، اگر انسانی در باب عقاید دینی، کاملاً گمراه شده باشد، نمی توان وی را پرستنده تنها خدای واقعی به شمار آورد؛ زیرا، همان طور که توماس قدیس خاطر نشان می سازد، متعلق اعتقادات او خدا نیست - که بر حسب عقیده خودش خدا نیست [quia id quod ipse opinatur, non est Deus] (توماس آکویناس ۸۱-۱۹۶۴: ج هفدهم، ۱۰۲a۲ae، ۳ad ۳).

می توانم نمونه های فراوانی بیاورم که در آنها این جهت گیری کاملاً نادرست التماس و تضرع

[λ∞τQEI'∞=] تقریباً مسلم است :

۱. فرعون آخناتون^{۶۷} فقط خورشید را می پرستید. نیاشهایش برای خورشید نمونه روشن التماس و تضرع [λ∞τQEI'∞=] است. لکن خورشید خدا نیست و، براستی، یهودیان از چنین پرستشی، به کلی بیزاری می جستند (سفر تثنیه^{۶۸}، باب چهارم، آیه ۱۹؛ و باب هفدهم، آیات ۲-۵؛ رساله یعقوب^{۶۹}، باب سی ویکم، آیات ۲۶-۲۸؛ خر قیال نبی^{۷۰}، باب هشتم، آیات ۱۵-۱۶).

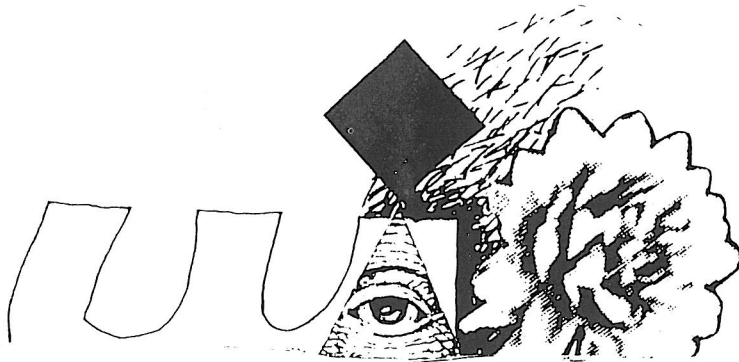
۲. بسیاری از انسانها مصداق التماس و تضرع [λ∞QEI'∞=] را پرستش کریشنا^{۷۱} می دانند. اما چه واکنشی باید نشان دهم، زمانی که می خوانم- همان طور که در یک رساله تبلیغاتی هندویی خواندم- که هر چند کریشنا از مادر بشری متولد شده است، سرشت الهی اش را با همخوابگی^{۷۲} با هزاران زن در یک شب به نمایش گذاشت؟ «آیا موجودی صرفاً بشری چنین کاری می تواند بکند»؟!

۳. در یک آگهی اشتغال در مورد مردی با عنوانی چون استاد دین دانشگاه، بر روی دیوار پشت سرش متوجه تصویری از پیکری زنانه با دستهایی بلند شدم: چهره اش خشن بود؛ به هر دستش سلاحی کُشنده بود؛ و نوعی دامن رقص هازایی با آستینهایی آویخته از شانه پوشیده بود. با شگفتی گفتم: «چه موجود وحشتناکی!» او با لحنی جدی پاسخ داد: «آیا تصدیق نمی کنی که این تصویر از نظر آنان نمایانگر موجودی متعالی^{۷۳} است؟» پاسخ دادم: «این تصویر نمایانگر هر چه باشد، نمایانگر موجودی متعالی نیست!»

۴. هر گونه پژوهشی در ادبیات مورمون^{۷۴} بی درنگ نشان می دهد که خدایی که آنان می پرستند، خدایی غیر واقعی است. براستی خود آنان، زمانی که به پرستش خدای «بدون بدن، اعضا، یا عواطف»- که در نخستین فقره از سی و نه فقره^{۷۵} آمده است- حمله می کنند، خود را کاملاً به معرض نمایش می گذارند.^{۷۶}

۵. راستافارینها^{۷۷} شخصیتی اسطوره ای، بر انگاره هایل سلاسی^{۷۸} فقید، را به عنوان خدا می پرستند. مردم به نحو شگفت انگیزی اکراه دارند که این دین را دروغین بنامند؛ به گمان من، به این دلیل که آنان این کار را «نژادپرستانه»^{۷۹} می دانند؛ لکن دینی که نسبت به سفیدپوستان جهت گیری خصمانه دارد، درست به همان اندازه بیرحمانه دروغین است که دینی که مستلزم دشمنی با سیاهپوستان باشد.





۶. برخی از مردم که مدعی نام مسیحی اند به خدایی ایمان دارند که چنان فاقده علم مطلق است که گاهی «باورهایش» دروغ از کار در می آید؛ بدین ترتیب، او مسئول پیشامدهای غیر مترقبه ناپسندی است که ناشی از راهنمایی کردن نادرست انسانهاست. به طور خلاصه:

یک خدای منسوب به نسل و دودمان،

سایه بسیار بزرگ بشر، خدای جلیل [=بزرگوار]

(سر ویلیام واتسون^{۸۰}، «خدای ناشناخته»)

بحث خود را هم‌نوا با سراینده مزامیر^{۸۱} [حضرت داود(ع)] به پایان می برم (باب صدونوزدهم، آیات ۱۰۴-۱۲۸): هر راه دروغ را مکروه می دارم. یگانه خدای حقیقی خدای حقیقت است. خدا از بیرون حقیقت را نظاره نمی کند، چنانکه گویی درستی اندیشه هایش را، اساساً، می توان براساس هماهنگی شان با معیاری داوری کرد (می توان پرسید: «مورد داوری چه کسی؟»؛ بلکه او همه حقایق را - حقیقت ضروری^{۸۲} را به توسط ذاتش، و حقیقت امکانی^{۸۳} را به توسط مشیت فاعله^{۸۴} یا مشیت بالغه اش^{۸۵} - پدید می آورد. آن حقیقت که خداست غایتی است که جانهای ما برای نیل به آن پدید آمده اند؛ و الا، ما چون بذرهایی که هرگز نرسیدند نارس می ماندیم. هر خدای دیگری خدای دروغین است؛ بویژه خدایی چون برخی افتخارات معاصران، که آن قدر از پدید آوردن حقیقت ناتوان است که حتی نمی تواند همیشه بدان برسد.



پی نوشتها:

* مشخصات کتابشناختی اصل این مقاله چنین است:

Geach, Peter, "The Meaning of 'God' - II" in Religion and Philosophy, ed. by Martin Warner, (Cambridge: Cambridge University Press, 1992), pp85-90.

این مقاله، توسط مصطفی ملکیان با متن اصلی مقابله گردید.

1. Peter Geach
2. neo- Wittgensteinian
3. Durrant
4. Mill
5. meaningless marks
6. Wittgenstein
7. linguistic sign
8. peculiarity
9. an appetite for mystification
10. but it need not be anything of the sort
11. any affirmative predication
12. Scholastic
13. Aristotelian
14. Socrates
15. Sophroniscus
16. Athen
17. predications
18. quidditative or substantial
19. John Lock
20. Stuff
21. substantial terms
22. Holmyard
23. John Lockyer
24. sun's spectrum
25. helium



26. isolated
 27. stored
 28. liquefied
 29. whatever nature
 30. characteristics
 31. St Thomas Aquinas
 32. Summa Theologiae
 33. Leeds
 34. Descartes
 35. Frege
 36. A Divine Person
 37. Athanasian Creed
 38. 'the Christian believer'
 39. 'Anselmian' God
 40. Proslogin
 41. Gross
 42. Morris
 43. Acorrespondent
 44. and for ages without end.
 45. andrules inthe Ringdoms of men
 46. plato
 47. Republic
 48. Laws
 49. Xenophanes
 50. Heraclitus
 51. Logos
 52. Homer
 53. Empedocles
 54. Anaxagoras
۵۵. به احتمال قوی، بلکه یقیناً، lump غلط چاپی است و صورت صحیح آن lamp، به معنای چراغ است؛ چراکه معنا ندارد بگوییم ماه برآمدگی زمین است.



56. Kirk
57. Raven
58. Schofield
59. Hebrew religion
60. Polytheism
61. goddesses
62. Ark of the covenant
63. John Burnet
64. permanently valid
65. men
66. is a mere parallogism
67. Pharaoh Akhnaton
68. Deuteonomy
69. Job
70. Ezekiel
71. Krishna
72. rogering
73. Supreme Being
74. Mormon
75. Thirty- Nine Articles
76. self- exposure
77. Rastafarians
78. the late Hail selassie
79. 'racist'
80. Sir William Watson
81. Psolmist
82. necessary truth
83. contingent truth
84. operative will
85. permissive will

